

مادران و پسران

چگونه رابطه پسران با مادران شان

در آینده زندگی آنها تأثیر می گذارد؟

میشل گوریان

توراندخت تمدن (مالکی)

نقش و نگار

Gurian, Michael

گوریان، مایکل

مادران و پسران: چگونه رابطه پسر با مادرش در زندگی آینده او تأثیر می‌گذارد / مایکل گوریان: [مترجم] توراندخت تمدن (مالکی). -- تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۳. ۳۲۰ ص.

ISBN: 964-6235-87-5

Mothers, sons, and lovers: how a man's relationship with his mother affects the rest of his life. 1994.

عنوان اصلی:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. مادران و پسران، ۲. مردان -- روانشناسی، الف. توران، توراندخت (مالکی)،

۱۳۱۸. مترجم: ب. عنوان: ج. عنوان: چگونه رابطه پسر با مادرش در زندگی آینده او تأثیر

می‌گذارد.

۱۵۵/۳۳۲

HO۷۵۹/۰۹م۲

۱۳۸۳

۸۳-۳۴۶۴۵

سایخا، علی ایران



نقش و نگار

تهران - انقلاب ۱ فروردین، شهدای ژاندارمری، شماره ۱۱۸

تاریخ: ۷۲/۰۶۶۹۵-۶۶۴۹۶۲۴۹

مادران و پسران

مایکل گوریان

توراندخت تمدن

حروف نگار و صفحه آرا: نویسان

چاپ و صحافی: آرین

نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقش و نگار است.

۱۶۰۰۰ تومان

فهرست

۹	پیشگفتار مترجم
۱۱	مقامه
بخش اول: چگونه رابطه پسر با مادر روی زندگی بعدی او تأثیر می‌گذارد	
۲۴	اظهار نظر بی‌از طرف گروه مردان
۲۵	۱- در حدس و گمان، دی در آینه
۲۷	در جست‌وجوی مرد فعی در آینه
۲۸	شیوه برزیستی
۳۰	جدایی از مادر: یک تکرار بی‌تاریخ
۳۸	مراسم تشریفاتی ورود به مرحله بلوغ
۴۴	قهرمان جوان
۴۸	شخص بالغ جوان
۴۸	پسر، مرد در آینه
۵۴	پیوستگی مادر-پسر
۵۹	۲- رقص در آینه مادر
۶۲	اولین وابستگی: ریسمان نامریی
۶۳	وابستگی‌های خطرناک
۶۴	رؤیای بچه از دست رفته
۶۶	آزار و اذیت
۶۸	رها کردن و غفلت از بچه
۷۰	تجاوز از حقوق
۷۳	سلطه جویی مادر در دوران جدایی

- مادر - پسر - پدر: ۷۵
- اولین مثلث عشق ۷۵
- پیام‌های مادر در مورد پدر و مردها ۸۰
- پسرهای جریحه‌دار شده و رقصان ۱۰۳
- ۳- در آینه‌های محبوب در رقص بودن ۱۰۶
- ما چرا عشق می‌ورزیم؟ ۱۰۹
- بچه‌های کره ماه ۱۱۳
- مردی که موهای زن‌ها را می‌چیند ۱۱۸
- نگاه داشتن قلب‌هایمان در کف دستمان ۱۲۲
- نوشتن آب اقیانوس به طور مکرر در مکرر ۱۲۷
- به شما سلام: در آن رابطه مادر - پسر سفری همراه بارانها برای ...
- ۴- آغاز جسد و روح: بی قهرمانانه ۱۳۷
- بصیرت خوبی و پسر قهرمان ۱۳۸
- الهه زن و قهرمان ۱۴۰
- داستان غنایی پرسپوس ۱۴۱
- هفت تلقین مثبت در جست‌وجوی قهرمانانه یک مرد ۱۴۷
- شیوه‌های عملی و لوازم مورد نیاز طلب ۱۴۸
- فضای تشریفاتی (آیینی) ۱۴۹
- اعمال و اشیای مقدس ۱۵۰
- وظیفه اولیه ۱۵۳
- روز دوم: در رابطه‌ها چگونه به نظر می‌آیم؟ ۱۵۴
- روز سوم: جایگاه من در جامعه و محیط اطرافم چیست؟ ۱۵۴
- روز چهارم: رابطه من با محیط پیرامونم چیست؟ ۱۵۴
- استفاده از درمانگر و پیدا کردن گروه مردان ۱۵۵
- اولین وظیفه شما تهیه نموداری از تاریخچه خانوادگی است ۱۵۵
- ۵- بر زوی زمین بایستید و بگویند که هستید شوید. در داخل ۱۵۹
- وظیفه اول: پیدا کردن مرد در آینه ۱۶۲
- وظیفه دوم: دنبال کردن تاریخچه شخصی همسر ۱۶۴

- ۱۶۶ تشکیل تاریخچه‌ای با کلیه جزئیات در مورد عشقتان
- ۱۷۰ وظیفه سوم: نامه‌ای به مادر
- ۱۷۴ ۶- خردمندانی که با من قدم برمی‌دارند
- ۱۸۳ مهم‌ترین ناصح زن شما
- ۱۸۵ مهم‌ترین ناصح مرد شما
- ۱۸۶ وظیفه دوم: ملاقات با خردمندان درونی
- ۱۹۴ وظیفه سوم: شمشیر و سپر خود را نگاه دارید
- ۱۹۹ ۷- دزدیدن چشم زن موخاکستری
- ۲۰۱ وظیفه اول: دزدی مقدس
- ۲۰۱ جدایی شما از مادرتان
- ۲۰۶ طرحی رشد جنگ جو
- ۲۰۸ تزیین تاریخی چه دقیق‌تری از جنگ جوی خود
- ۲۱۲ وظیفه سوم: چشم زن موخاکستری
- ۲۱۲ قبول دیدن راه مادر
- ۲۲۰ ۸- با ترس درونی روبه‌رو شدن
- ۲۲۴ وظیفه ۱: روبه‌رو شدن با مادر در قید حیات
- ۲۲۸ وظیفه ۲- روبه‌رو شدن با زن مادرتان
- ۲۲۹ دیدار مجدد مادر
- ۲۳۵ خود را به جای مادرتان بگذارید
- ۲۳۹ به صورت مرد با مادر روبه‌رو شدن
- ۲۴۲ وظیفه ۳: روبه‌رو شدن با زن سایه در روابط نزدیک صمیمانه‌تان
- ۲۴۳ از چه نقطه نظرهایی او (همسر) برایم خطرناک است
- ۲۴۴ سیاست‌های سایه شکل در روابط صمیمانه
- ۲۴۶ سایه‌هایی از تبار اصلی
- ۲۵۵ ۹- ملاقات با آندرومدا
- ۲۵۵ باز یافتن زن مورد علاقه
- ۲۵۷ وظیفه ۱: روبه‌رو شدن با مرد سایه
- ۲۶۱ وظیفه ۲: طلب کردن زن مورد علاقه
- ۲۷۰ وظیفه ۳: نامه‌ای به مادر

- ۲۷۲ ۱۰- پیوستن مجدد به الهه - مادر
- ۲۷۵ وظیفه ۱: ارمغان بلوغ خود را به مادر هدیه کنید
- ۲۷۷ گام ۱
- ۲۷۷ چند جمله با عنوان مادر، (مثلاً مادر) بعد، امن تو را برای
- ۲۷۸ گام ۲
- ۲۸۳ پس گفتار
- ۲۸۳ رقص با ماه

پیشگفتار مترجم

خواندن این اثر شگفت‌انگیز را به کلیه مادران پسران و همسران (مرد) قویاً توصیه می‌کنم.

در این اثر نویسنده به طور بسیار دقیق و عمیق رابطه مادر و پسر و تأثیر آن به مادر روی پسر می‌گذارد، تأثیرات خوب و بد و پیامدهایی که این تأثیرات در طول زندگی روی پسر دارد، به تفصیل توضیح می‌دهد و در این راستا بارها و بارها از اسطوره‌ها و اسطوره‌شناسی برای تأیید و اثبات مدعای خود استفاده می‌کند.

با خواندن این اثر متوجه می‌شوید چرا اختلاف میان شما و همسرتان با وجود اشتیاقی که هر دو یک طرف به حل مسئله دارد، به آشتی نمی‌انجامد. با مطالعه این کتاب شما به دلیل جدایی خود از همسرتان، و بسیاری از کارهایی که در زندگی مشترک شما خواسته و ناآگاهانه انجام داده‌اید، انتظاراتی که داشتید، و رنجش‌هایی که به دل گرفتید و ناخواسته در ذهن نگاه داشتید، مشکلاتی که ریشه در رابطه دوران کودکی جوانی و بلوغ شما با مادر داشت و شما از آن به کلی بی‌خبر بودید، بی‌باید خوب‌تر شده برای توضیح و اثبات مدعای خود از استعاره، بسیار کمک گرفته و این استعارات به شما کمک می‌کند به واقعیت‌های کشف نشده‌ای پی ببرید.

نویسنده ضمناً به وابستگی شدید مادر به پسر که ریشه‌های فرهنگی - اجتماعی دارد اشاره کرده و به علت اثرات منفی و پیامدهای زیان‌رسانی که این وابستگی‌ها دارد، راه‌حل‌های متعددی نشان می‌دهد که شما چگونه خود را از این قید و زنجیری که به جسم و جان شما در آویخته خود را رها سازید. با توجه به جامعه پرشتاب و پرتکاپوی امروزی، جامعه‌ای که مادر و پدر، به ویژه پدر اکثر اوقات از خانه و خانواده دور است و مادر به دلیل عواطف و احساس مسئولیتی که دارد، ناگزیر است نقش پدر و مادر را در

زندگی پسر ایفا کند، پسر ناخواسته علاقه و وابستگی زیادی به مادر پیدا می‌کند، به گونه‌ای که وقتی نیاز دارد خانه را به علت ادامه تحصیل، پیدا کردن شغل، یا تشکیل خانواده ترک کند نگرانی و احساس گناه او را به کلی به هم می‌ریزد. اینجاست که رهنمودهای سودمند نویسنده به کمک خواننده شتافته او را از بار گناه و وظیفه‌ای که ناآگاهانه به خود تحمیل کرده نجات می‌دهد. به امید آنکه از رهنمودهای مفید نویسنده بهره فراوان برده، زندگی را از نور باشادی و شادمانی شروع کنید.

www.ketab.ir

مقدمه

نه به سوی مادرش بازگشته بود... سایه هر کس دیگری ممکن بود
بی رنگ شود ولی نه سایه مادر. به نظر می رسید که کانون و ستون زندگی
او که این گریه می نبود مادر بود.

دی ایج لورنس پسرما و معشوقها

مرد رؤیایی را مرتب می دید از در دامنه جنگل وارد قصر باشکوهی می شد.
خانه کوچک او، دوستان و خانه، آتش بیرون از جنگل در دهکده ای زندگی
می کردند.

مرد احساس کرد چقدر قصر خالی است. نه بچه ای، نه پیشخدمتی، نه
گربه یا سگی. با این وجود از پله ها بالا رفت. مسیر راهی قدیمی را احساس
می کرد. او، هم از این حضور ترس داشت بر هم آن را ستایش می کرد.
می دانست که این شخص همسرش نبود با این وجود برای بی نهایتی به او نیاز
داشت. او الهه نبود، با این وصف برتر از یک انسان بود. او دوست نبود با این
حال به قدری او را خوب می شناخت که مرد نیازی به صحبت کردن با احساس
نمی کرد.

از پله ها بالا رفت، می دانست آن شخص در پشت یکی از درهایی که
مقابل او قرار داشت در انتظار بود، ولی پشت کدام در؟ او قبلاً هم دچار این
سرگردانی شده بود. آرزوی دیدن مردی را داشت، پدرش یا مرد سالمندی که
او را راهنمایی کند و بگوید چه کار کند ولی در این قصر هرگز مردی را

ملاقات نکرد.

به طرف اولین در رفت آن را باز کرد، کسی نبود، بعد به طرف در بعدی و درهای بعدی ولی خبری نبود. او شش در را باز کرد و کسی را ندید، هم احساس راحتی و آرامش و هم تشویش بر او حاکم شد. در هفتم را باز کرد و مادر پشت به دیوار آینه بزرگی نشسته بود، نیمی از صورتش را لبخند و نیمی دین را خشم پوشانده بود. چرا او با چهره خود چنین کرده بود؟ مادر به او گفت: «در را ببند، به طرف آینه بیا».

او به در مادر عمل کرد، اگر چه تمایلی به این کار نداشت ولی نمی توانست مقاومت ورزد.

مادر گفت: «تو هم برقص»

او شروع به رقص کرد. درست نظیر زمانی که پسر بچه بود و به دور خود می چرخید و بالا و پایین می رفت. کارش که مادر خیلی دوست داشت. مادر دست می زد و می خندید. احساس شرمه معف بسیاری بر او مستولی شده به دنبال نگاه مادر متوجه آینه شد و خواست راد را در حال رقص دید.

ناگهان موجی از تشویش و نگرانی به سمت او آمد. کسی که در آینه می رقصید به هیچ وجه یک مرد نبود بلکه در جوانی های خودش بود. خاطرات گذشته سیل آسا به سراغش آمدند: خاطرات آنکه به اینجا آمده و رقصیده بود. یادآوری اینکه چقدر از آن چرخیدن شادان بحشر لذت می برد. ولی دوست نداشت به آینه نگاه کند.

برای لحظه ای احساس فلج بودن کرد. بعد کفش هایش را در آورد و به طرف آینه پرتاب نمود. آینه نشکست، او به طرف آینه دوید و با مشت به آن کوبید. آینه نشکست و از آن عجیب تر او هم احساس درد نکرد. در مانده، نگاهش را متوجه مادر کرد و به او خیره شد. بدون آنکه حرفی بزند. همه چیز غیر قابل درک بود.

از آنجا فرار کرد. شرمنده و خجلت زده از پله ها به سرعت پایین آمده

قصر را ترک گفت: از میان جنگل با شتاب، هراسناک و شرمسار، در حالی که سعی داشت خودش را کنترل کند، عبور کرد تا به خانه اش رسید.

همسر و خانواده می دیدند که او به سوی آن‌ها می دود. آن‌ها متوجه اضطراب و تشویش او نظیر دفعات گذشته شدند. آن‌ها وظیفه خود را می دانستند و به کارهای دیگری مشغول شدند. او هرگز به آن‌ها نگفته بود کهجای رود و چرا سفرهای کوتاه او به درون جنگل آن چنان او را مغشوش و سردرگم می کند. اگر چه می دانستند که این سفرها برای چند روز او را متلاشی و درمانده می سازد.

آخرین چیزی که مرد قبل از بیدار شدن به خاطر داشت حالت سردرگمی، ترس، و خستگی بود. در چهره همسرش به هنگام دیدنش نمایان بود. مثل همیشه به شوهرش نگاه می کرد و منتظر بود او چیزی بگوید، چیزی که او نمی دانست چگونه بیان کند. چیزی که خودش هم آرزوی آن را داشت: چیزی رهاکننده.

کسی که خواب می دید من برهمن نظیر همه مردهایی که می شناسم، می شناختم و با آن‌ها کار می کنم و در پیرو هشتم ششف نموده‌ام. در واقع نظیر همه مردهای متعلق به این فرهنگ - من در خانواده و نظام اجتماعی خاصی بزرگ شدم که شانس آن‌ها را یاری کرد و من به مرحله بلوغ رسیدم. ساعت فیزیولوژیکی من دوازده ضربه نواخت و من خردم را مردی یافتم با ارگان‌های جنسی مردانه و تنی مودار. زنگ اجتماعی‌ام دوازده ضربه نواخت و من مردی شدم که یادگرفت ماشین براند، خانه را ترک کند، به دانشگاه برود، شغل مسئولیت داری پیدا کند، ازدواج کند و صاحب خانواده شود. با وجود همه این تغییر و تحولات، توانایی جسمی و موقعیت اجتماعی، ساعت روان‌شناختی هنوز به کندی در جهت ساعت ۶ جلو می رفت و من هنوز مردی نیمه رشد یافته بودم.

و ضمناً مرتب این رؤیا را در مورد مادرم می دیدم.

نظیر بسیاری از مردان، ساعت روان‌شناختی من در نوجوانی از کار ایستاده بود. البته این موضوع سبب نشد کسی به من به دیده حقارت نگاه کند. با این وجود نظیر بسیاری از مردان، در مقابل مردهایی که با آنها رقابت می‌کردم و همسرم احساس حقارت می‌کردم، احساس می‌کردم دغل‌کاری خود را از همه پنهان می‌کنم. با تعداد کمی روابط نزدیک و صمیمانه داشتم. گاه هم سعی می‌کردم با بزرگ‌نمایی و زیاده از حد، از خود مردی نشان دهم. در توقف ساعت روانی را جبران نمی‌کردم. در طی لحظات و حتی ماه‌هایی انسان دوستی داشتند، عاقل و کاملاً بالغ به نظر می‌آمدم. من نظیر بسیاری از مردهای بگریزدم، تجارب خاص و ویژه‌ای - نظیر ازدواج، و تولد بچه، سخت‌کوشی، موفقیت‌های شخصی، داشتن رابطه خوب زناشویی و بچه‌های موفق - طی حیاتم برای طولانی مدت این احساس را به ما می‌دهد که ساعت به کار افتاده و از روزه نواخته و اینکه ما به آنجایی که باید رسیده، رشد کرده و کاری را به انجام رسانده‌ایم.

و سپس، بارها پیش آمده که ما از سربلایی حوادث، رابطه‌ها یا موفقیت‌ها به زیر لغزیده و احساس کرده‌ایم که آدم متظاهرتر هستیم. قادر نیستیم اعتراف کنیم که یک مرد، چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه مردانی هستیم و واقعاً از زندگی چه می‌خواهیم. بسیاری از ما تا زمانی که نگران هستیم، موفقیت‌های ناچیزی کسب کرده و ریشه معنوی محکمی نداریم که به آن متکی باشیم، در حالی که تعدادی از ما سفر درونی بلوغ و کمال را از ما می‌پرسد قبل شروع کرده‌اند.

شماری از ما آنقدر خوشبخت هستیم که نیازهای رشدی‌مان در بیست سال اول زندگی تأمین شده است، و بنابراین سفر درونی ما بیشتر به منظور رشد شخصی و تجربی است تا ورود به مرحله بلوغ. البته تعدادی از ما هرگز سفری را طی نمی‌کنیم و هرگز به توقف ساعت اعتراف نمی‌نماییم و نمی‌گوییم که احساس منزوی بودن و متظاهر بودن می‌کنیم و اگر امکان و

فرصتی داشتیم در یک چشم بر هم زدن به آینه مادر باز می‌گشتیم. چون آینه او تنها دنیایی بود که ما خود را در آن، کامل احساس می‌کردیم.

به عنوان مردان اواخر قرن بیستم، مردان نسل ما، در خانه‌ها و توسط کسانی بزرگ شدند که ما را از صمیم قلب دوست داشتند. ولی دانشی در مورد بار آوردن بچه نداشته و از طرف فرهنگ خود هم پشتیبانی نشدند تا ما را انسان‌های کاملی بار آورند. وقتی خواب‌هایی که درباره مادرم می‌دیدم تکرار شد، هنگامی که بین بیست و سی سالگی سفرم را در جهت بلوغ و مردانگی شروع کردم، متوجه گردیدم که خانواده‌ام چه تأثیر بدی روی من گذاشته‌اند. کشف من با خاندا، ام شروع شد که احساس کردم چقدر نسبت به نیازهای من به عنوان مردی بالغ سردرگم و در ابهام بودند. به زودی متوجه شدم که اشتباه کاری خانواده‌ام در مرد بزرگ کردن پسر به مقدار قابل ملاحظه‌ای شبیه اکثر خانواده‌های هم‌فکر من بود.

خانواده من به طور نسبی خوارده‌ل‌اتمی بود. پدرم اکثر اوقات در منزل نبود و بنابراین همه مسئولیت‌های تربیتی به عهده مادرم بود. بین او و من پیوستگی و پیوندی روانی رو به رشد گذاشتند که به علت آن، من در غیاب پدر از نظر عاطفی او را تغذیه می‌کردم، و او هم با راه‌های روحی و جسمی مرا به عنوان یک فرزند تأمین می‌نمود. او نمی‌دانست چگه به ما به حال خود رها کند و من هم مشکل او را داشتم. هنگامی که در نوجوانی سعی کردم خودم را از او جدا سازم تا بلکه ساعت روان‌شناختی‌ام بتواند در جهت بلوغ فردیت یافتن به صدا در آید، احساس کردم او هراس دارد مرا از دست بدهد و من برای آنکه می‌خواستم او را ترک کنم احساس گناه می‌کردم. از طرفی آموخته‌های من در مورد زندگی عاطفی و روحی پدرم و سایر مردها بسیار کم و مختصر بود. اغلب چیزهایی که من در مورد رابطه زن و مرد آموخته بودم، مغشوش‌کننده و محدود به رابطه‌ای می‌شد که من با مادرم داشتم. زمانی که وارد کالج شدم هنوز بچه‌ای بودم در قبای مرد. هنگامی که نهایتاً در

سنین بیست و چند سالگی به این حقیقت پی بردم سفر شگرفی را آغاز نمودم.

مسایل حل نشده در رابطه یک مرد با مادرش می توانند منشاء دردهای زیادی در زندگی مرد شوند. در مطالعات و بررسی های انجام شده توسط روان شناسان و پژوهشگران در دهه اخیر، ما به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از مردان این فرهنگ مسایلی حل نشده با مادر خود دارند. از جمله تأثیراتی که اذیت و آزار مادر، بی توجهی و غفلت او، ترک کردن خانواده و تجاوز روی سادمت و استقلال فردی پسر اثر می گذارد. مسایل دیگر ارتباط پیدامی کند با غیبت فیزیکی و عاطفی پدر که روی رابطه مادر - پسر عمیقاً مؤثر است. صرف نظر از منشاء منشاء مشکلات، این مسایل مانع تغذیه روحی پسر می گردد و لذا زندگی پسر را از طی کردن دوره بلوغ - مگر اینکه نسبت به مسایل خود آگاهی و ساختن کامل پیدا کرده، در صدد حل و رفع آنها برآید - در غبار مه آلودی از احساس «فاروس»، تشریش های برقراری رابطه و تنش خانوادگی طی می شود.

کرول کلن Carole Klein، پژوهشگر می نویسد: «در فرهنگ فعلی، ما به طور قابل ملاحظه ای سردرگم و مغشوشیم. از طرفی، ما راهها توصیه می شود از نظر عاطفی پسرهای خود را تغذیه کنند تا پسرها با بحرانهای از حمایت روانی کافی به انتظاراتی که جامعه از آنها دارد، تحقق یابند. با این وجود وقتی زنی پسر بزرگسالش را در آغوش می گیرد، صدای مخفی و اختطار دهنده ای بلند می شود که با این کار ممکن است پسر «ناز نازی» شود. که این جنایت بزرگی به حساب می آید. در نتیجه مادرها با موقعیت بسیار دشواری روبه رو هستند، چون هم دوست دارند به فرزند خود نزدیک شوند و هم می ترسند خود را کنار بکشند. جنگ میان فاصله گرفتن از والد و ضمناً به خود استقلال فردی دادن، از لحظه ای که پسر یاد می گیرد بین خودش و خود دیگرش یا خواهرش به عنوان یک مرد و نه یک زن تفاوت گذارد. آغاز می شود.»